



# نسخه‌های متفاوت اداره‌ی دانشگاه

نگاهی به تبعات نسخه‌های بانک جهانی  
برای آموزش عالی کشورهای در حال توسعه

**فهیمة شرف الدین** | فرآیند جهانی شدن، اتفاقی صرفاً نظری و به دور از ملاحظات عملی و اجرایی ما نیست. صرف جهانی شدن روندی عینی در مسیر تاریخ بشر است، اما در عین حال می‌تواند بازتاب‌دهنده‌ی نابرابری‌های اجتماعی ماندگار تاریخی نیز باشد. مثلاً تجربه‌ی جهانی شدن در کشوری مانند فرانسه شباهتی به تجربه‌ی جهانی شدن در پرغال یا مصر ندارد. مقاله حاضر به بررسی چهار چوب‌های نظری سرمایه‌داری و انتقادی درباره توسعه و آموزش عالی پرداخته و نتایج حاصله از هر دو رویکرد را برای کشورهای در حال توسعه ناکارآمد و نامناسب توصیف می‌کند.

بحث‌های داغی که حول محور جهانی شدن و غرض‌ناورانه و عینی بودن آن مطرح شده است، شباهت فراوانی به بحث‌های تند ناظر بر توسعه در دهه‌ی ۱۹۶۰ میلادی دارد، که خصوصاً در تقابل با گفتمان مارکسیستی پدید آمد. تحلیل مارکسیستی در حوزه‌ی توسعه بیشتر بر مفهوم توسعه‌یافتگی و توسعه نیافتگی و نسبت آن با توسعه‌ی نابرابر تکیه می‌کرد، گفتمان سرمایه‌داری بیشتر بر اصول مساوات و غرض



Fernand Leger  
The Part of Chart

ناورزانه بودن توسعه متکی بود و باور داشت که توسعه برای تمامی ملت‌ها قابل دسترسی است. شاید اصول توسعه‌ی طرح شده توسط گفتمان سرمایه‌داری برای ملل مختلف به نظر قابل اجرا باشد، اما در عمل گویا فرآیند توسعه موجب افزایش فاصله میان کشورهای توسعه‌یافته و دیگر کشورها شده است. کافی است به تصاویر بازنموده در رسانه‌های جمعی یا گزارش‌های یونسکو، خصوصاً در حوزه‌ی توسعه‌ی انسانی، نظری بیافکنیم تا به تصویری واقعی از فاصله‌ی تکان‌دهنده‌ی شکل گرفته میان جهان توسعه‌یافته و دیگر کشورها دست یابیم. میلیون‌ها انسان هستند که با درآمد روزانه کمتر از ۲ دلار سر می‌کنند؛ درحالی که در برخی کشورها سرانه‌ی درآمد روزانه به ۲۳۰۰ دلار می‌رسد. مسأله‌ی بی‌طرفی در گفتمان جهانی شدن، بیش از هر چیز در مباحث مربوط به تبدیل جهان به دهکده‌ی جهانی مطرح می‌شود؛ و در نابرابری‌هایی که ممکن است در مفاهیمی مانند مرکز و حاشیه و دور و نزدیک در این دهکده‌ی متصور، پدیدار شود. مفهوم "دهکده‌ی جهانی" عموماً در حوزه‌ی ارتباطات و تولید و انتشار اطلاعات مطرح می‌شود؛ اما حاشیه-

های این دهکده عموماً سطح نازل تری از اطلاعات و دانش مورد نیاز را جذب می‌کنند و بالطبع چنین کشورهایی بخت کمتری برای مشارکت مؤثر و انتشار دانش و اطلاعات خود در این دهکده به کف می‌آورند. در چنین بافت نابرابری، جهانی شدن، بیشتر به بزرگراهی یک‌طرفه می‌ماند که در آن، مناسبات کشورهای مرکزی، که اصطلاحاً تولیدکنندگان دانش خوانده می‌شوند، به سوی حاشیه‌نشینان، که اصطلاحاً مصرف‌کنندگان هستند، جاری می‌شود. البته شاید در این میان کوچه‌باریک‌های اطلاعاتی جدا از این شاهراه‌ها شکل بگیرد، اما این مراکز هنوز نتوانسته‌اند صورت این نقشه‌ی تقسیم‌کار را تغییر دهند و تازه دارند به مناسبات قدرتی که جهان حاضر را با این جغرافیا تعریف کرده است، وارد می‌شوند.

آنها که به افق‌های پیش رو برای امکان دست‌یابی جوامع امروز به "دموکراسی دانش" امید بسته‌اند، عموماً توجه چندانی به تنوع پیشینه‌ی تاریخی و ساختارهای اجتماعی - اقتصادی جوامع مختلف ندارند و نمی‌توانند درک کنند که جوامع نیازمند به توسعه‌ی علمی، که در حال توسعه خوانده می‌شوند، به دلیل همین محدودیت‌های ساختاری و تاریخی شرایط اجتماعی - اقتصادی قادر نیستند دانش را رصد، تولید، یا حتی مصرف کنند.

## این وضعیت مولود چیست؟ چطور عمل می‌کند؟ و از منظر کشورهای توسعه‌یافته چطور به نظر می‌رسد؟

تفکیک کشورها به جهان اول، دوم و سوم هیچ‌گاه به طور رسمی صورت‌بندی نشده است و این نام‌گذاری تنها بر مبنای بررسی کمی و کیفی نابرابری‌های میان این کشورها صورت می‌گیرد. نظریه‌های فراوان قرن نوزدهمی و بیستمی بودند که این نابرابری‌ها را پدیده‌ای موقت و گذرا می‌دانستند و با وجود تفاوت‌های جزئی، تقریباً همگی به افسانه‌ی رفع ممکن و محتوم نابرابری‌ها از طریق توسعه باور داشتند. اما شوربختانه چنین اتفاقی پیش نیامد؛ نه تحت مدیریت اندیشه‌های سرمایه‌داری، و نه در سیادت آموزه‌های سوسیالیستی، نه تنها فاصله‌ی میان کشورهای توسعه‌یافته با دیگر ملل کاهش نیافت، که بیشتر هم شد. خاصه آن که از دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی به این سو، مسائل متعدد دیگری نیز پیش آمده که کشورهای توسعه‌یافته از حل آن عاجز مانده‌اند. حتی فراتر از آن نسخه‌های تجویز شده توسط سازمان‌های بین‌المللی، از قبیل بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، هم نتوانسته کاری از پیش ببرد؛ حتی برعکس، با به کار بستن راهکارهای پیشنهادی، همان معدود دست‌آوردهای این کشورها هم از دست رفته است.

از سوی دیگر اما تصاویر دل‌چسبی که از جهانی شدن پی‌درپی در جریان رسانه‌ای به نمایش درمی‌آید، آمال و آرزوهایی را برای افراد و جوامع پدید آورده است. این تصاویر، هدف‌های برانگیزاننده‌ی جهانی شدن، از قبیل پیشرفت، مردم‌سالاری، حقوق بشر، حقوق زنان و مانند آن را، در کشورهایی که غالباً بخت تجربه‌ی آنها را نداشته‌اند، عمومیت بخشیده است.

البته چنین تصاویری از توسعه‌یافتگی الزاماً توهم نیستند، بلکه ریشه‌هایی مشترک هم در واقعیت و هم خیال دارند. این‌ها اهدافی قابل دست‌یابی هستند، اما پیش‌نیازهایی اساسی دارند که باید هم در سطح فرد و هم اجتماع محقق شده باشند؛ سخت‌کوشی، شایسته‌سالاری و کمال‌طلبی از مهم‌ترین پیش‌نیازهایی هستند که برای دست‌یابی به اهداف توسعه، حتماً باید عمومیت یافته باشند. اینجاست که اهداف غایی، با واقعیت تلخ و گزنده‌ای که فرآیند توسعه برای این کشورهای در حال توسعه پدید آورده، در تناقض قرار می‌گیرد؛ تجربه‌های مشترک اجتماعی از تبعات بحران توسعه؛ بدهی‌های بی‌پایان، فقر همه‌گیر و حاکمیت‌های خودرأی، که هر یک به نحوی موجب از میان رفتن امید در دل مردمان می‌شود. به این ترتیب اهداف، اسیر فرآیندها می‌شوند و آنچه در واقعیت روزمره‌ی جوامع توسعه‌یافته است، به رویای باطل کشورهای توسعه‌نیافته بدل می‌شود.

شاید اصول توسعه‌ی طرح شده توسط گفتمان سرمایه‌داری برای ملل مختلف به نظر قابل اجرا باشد، اما در عمل گویا فرآیند توسعه موجب افزایش فاصله میان کشورهای توسعه‌یافته و دیگر کشورها شده است. کافی است به گزارش‌های یونسکو، خصوصاً در حوزه‌ی توسعه‌ی انسانی، نظری بیافکنیم تا به تصویری واقعی از فاصله‌ی تکان‌دهنده‌ی شکل‌گرفته میان جهان توسعه‌یافته و دیگر کشورها دست یابیم.

## چگونه باید به موضوع «گسترش دسترسی به آموزش عالی با کیفیت» اندیشید؟

تمام آنچه در این جستار می‌کوشم تبیین کنم آن است که دست یافتن به «گسترش دسترسی به آموزش عالی با کیفیت» در کشورهای در حال توسعه، نیازمند تحلیلی کارآمدتر و واقع‌گراتر از آن جوامع است. حتی پیش از طرح هر بحثی می‌توان به قطع گفت که تأسیس جزیره‌های منفک توسعه‌یافته در دل جوامعی که در رنج و فلاکت و عقب‌ماندگی دست و پا می‌زنند، گرهی از مشکلات آنها حل نخواهد کرد و کاری از پیش نخواهد برد. اگر برنامه‌های مورد نظر طرح‌های پشتوانه برای توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نداشته باشند، از هم فروخواهند پاشید.

بهترین مثال، آموزش عالی در این کشورهاست. پژوهش‌های متعدد در حوزه‌ی آموزش عالی نشان می‌دهد که پیوند بسیار نزدیکی میان تولید اقتصادی و نظام آموزش عالی برقرار است. همین رابطه روشن می‌کند که چرا وضعیت آموزش عالی در کشورهای در حال توسعه چنین آشفته است. آشکارا یکی از نتایج توقف توسعه در این کشورها بروز بحران بدهی است، که این کشورها را همواره مشمول لطف و ترحم مؤسسات مالی بین‌المللی کمک‌کننده، مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول قرار داده است. این مؤسسات در نخستین گام شروع به بازتعریف نقش و وظایف دولت در انجام خدمات اجتماعی می‌کنند و توصیه یا دستورالعمل‌هایی را به سرعت صادر می‌کنند که کشورهای تحت حمایت ناگزیر به رعایت آنها خواهند بود. به بیان دیگر تعریف دولت‌ها از حق حاکمیت، مفهوم رفاه اجتماعی و خدمات رایگان عمومی و دقیقاً مفاهیم مهم در پیوند با توسعه، یعنی آموزش، بهداشت و تأمین اشتغال موضوع این تغییرات قرار می‌گیرند. نتایج این تغییرات در این کشورها چنان معجزه‌آلود بوده که حتی کشورهای توسعه‌نیافته‌ای که به بحران نیفتاده‌اند هم مشتاق به انجام آن شده‌اند. چکیده‌ی این دستورالعمل‌ها را می‌توان در چند جمله خلاصه کرد: دولت باید به دلیل هزینه‌ی بسیار بالا، دست از تصدی آموزش عالی عمومی بردارد و اسفناک آن که بیشتر به تأمین آموزش سطوح ابتدایی و متوسطه، که هزینه‌ی پایین‌تری دارند، بپردازد؛ که نتیجه‌ی این تغییر واسپردن کل آموزش عالی به بخش خصوصی و به تبع آن قواعد و مناسبات دنیای تجارت است.

## تبعات این تغییر چیست؟

نیاز به گفتن ندارد که سپردن آموزش عالی به دست بخش خصوصی، نتیجه‌ای جز فاجعه به دنبال ندارد. از میان رفتن منابع مالی تأمین‌کننده‌ی بخش آموزش عالی موجب زوال و افت شدید دانشگاه‌ها شده و مستقیماً بر استادان، دانشجویان، برنامه‌های درسی و تجهیزات و حتی سطوح مدیریتی این دانشگاه‌ها اثر ناخوشایند داشته است. اما مسأله‌ی تناقض‌آمیز اصلی در جای دیگری نهفته است؛ تغییرات کیفی اساسی که در نظام بین‌المللی رخ داده است، نقش و جایگاه دانش و متخصصان را در این نظام جدید تغییر داده است. زمینه و بستر فراهم برای شکل گرفتن جوامع اطلاعاتی و علمی، این تصور را ایجاد می‌کند که جایگاه آموزش عالی در نظام نوین جهانی، جایگاهی رفیع باشد؛ اما دقیقاً برعکس. دولت، اداره‌ی آموزش عالی را به کلی به بخش خصوصی سپرده و به جای ارتباط مستقیم با جامعه‌ی دانشگاهی، کل رابطه‌ی خود با این نهاد را به برآوردن نیازهای بازار، و تلخ‌تر از آن، به مناسبات سود و منفعت بازار خلاصه کرده است.

لذا ضروری به نظر می‌رسد که مفهوم گسترش در این جستار، نه فقط در معنای کمیت و تعداد، بلکه در معنای کیفیت نیز درک شود. در این تحقیق، هم محتوا و سرفصل دروس آموزشی رشته‌ها و هم نهادهای آموزش عالی و سیاست‌های کلان آموزشی که پیش می‌برند مورد توجه خواهد بود.

آنها که به افق‌های  
پیش رو برای امکان  
دست‌یابی جوامع  
امروز به "دمو کراسی  
دانش" امید بسته‌اند،  
عموماً توجه چندانی  
به تنوع پیشینه‌ی  
تاریخی و ساختارهای  
اجتماعی - اقتصادی  
جوامع مختلف ندارند  
و نمی‌توانند درک کنند  
که جوامع نیازمند به  
توسعه‌ی علمی، که  
در حال توسعه خوانده  
می‌شوند، به دلیل  
همین محدودیت‌های  
ساختاری و تاریخی  
شرایط اجتماعی -  
اقتصادی قادر نیستند  
دانش را رصد، تولید،  
یا حتی مصرف کنند



مؤسسات مالی  
بین‌المللی کمک‌کننده،  
مانند بانک جهانی و  
صندوق بین‌المللی پول  
توصیه یا دستور العمل  
هایی را به سرعت صادر  
می‌کنند. چکیده‌ی  
این دستور العمل‌ها را  
می‌توان در چند جمله  
خلاصه کرد: دولت  
باید به دلیل هزینه  
ی بسیار بالا، دست  
از تصدی آموزش  
عالی عمومی بردارد و  
اسفناک آن که بیشتر به  
تأمین آموزش سطوح  
ابتدایی و متوسطه،  
که هزینه‌ی پایین  
تری دارند، پردازد؛  
که نتیجه‌ی این تغییر  
وا سپردن کل آموزش  
عالی به بخش خصوصی  
و به تبع آن قواعد  
و مناسبات دنیای  
تجارت است

امروز آنچه از جهانی شدن برمی‌آید، با مفهوم بازار نسبت نزدیکی دارد و این مفهوم را در سطح یک ابزار تحلیلی به کار می‌گیرد. امروزه در مباحث ناظر بر جهانی شدن نظام‌های دانش، بازار به معیار اصلی ارزیابی افراد، نهادها و حتی کشورها تبدیل شده است. این که چقدر یک کشور بخت تجربه‌ی موفقیت و همین‌طور دست یافتن به توسعه را دارد، از دریچه‌ی میزان آزادی بازار آن کشور از قیود و چهارچوب‌های مختلف، مورد سنجش واقع می‌شود. همچنین میزان موفقیت مؤسسات و بنیادهای مختلف نیز بسته به میزان استقلال آنها از دولت و نظارت دولتی تعیین می‌شود. هکذا میزان موفقیت افراد که آنها نیز هر چه از نهادها مستقل‌تر باشند، موفق‌تر ارزیابی می‌شوند.

همه‌ی این محاسبات را شاید بتوان در بیشتر کشورهای توسعه‌یافته معتبر دانست؛ اما نه در کشورهای توسعه‌نیافته‌ای مانند کشورهای عربی که از هر سه مرد یکی و از هر دو زن یک نفر بی‌سواد، به معنای ناتوان از خواندن متن ساده به آن زبان است؛ کشوری غنی از منابع نفتی مانند عربستان سعودی که مثلاً نرخ فقر در آن بیش از ۴۰٪ است.

در چنین بستر اجتماعی، اتفاقاً تصدی‌گری دولت در اموری مانند آموزش عالی اهمیت بسیار دارد. زیرا آموزش عالی هزینه‌ی بسیار بالایی دارد و دقیقاً به همین دلیل، بانک جهانی توصیه می‌کند که دولت هر چه سریعتر خود را از قید آموزش عالی رها سازد و حتی لحظه‌ای هم در نظر نمی‌آورد که آموزش عالی تا چه حد در شکل‌گیری توسعه نقش اساسی دارد.

به همین دلیل باید پذیرفت که صرف گسترش دسترسی به آموزش عالی در جوامع توسعه‌نیافته چندان هم برای دستیابی به توسعه کفایت نمی‌کند. زیرا آموزش عالی باید در جامعه تأثیرگذار باشد و این مهم جز با همراهی راهبردهای توسعه‌ای حاصل نخواهد شد.

اینجاست که مسئله‌ی آموزش عالی، به اهمیت بررسی روند سیاست‌گذاری آموزشی رهنمود می‌شود. وضعیت آموزش با وضعیت پژوهش و تولید دانش رابطه‌ای دوسویه دارد. بدون آموزش عالی باکیفیت، تولید دانشی صورت نخواهد گرفت و در واقع تنها در دامان آموزش عالی است که نیروی تولیدکننده‌ی دانش پرورده می‌شود. از نظر من مسئله این نیست که آموزش عالی گسترش یابد، بلکه این گسترش باید متضمن کیفیتی باشد که آموزش را به نیازهای روز جامعه و اهداف توسعه‌ای آن پیوند زند.

لذا «تدوین اهداف راهبردی ملی» معیار اصلی در سیاست‌گذاری آموزشی است. اهداف راهبردی باید هم در سطح کیفی، یعنی تأمین کیفیت آموزش در تمام حوزه‌ها طراحی شود؛ و هم در سطح کمی که به معنای تضمین دسترسی برابر تمامی کسانی که علاقه‌مند به ادامه‌ی تحصیل در سطوح عالی هستند. نیز نباید از دیده دور داشت که تدوین این اهداف راهبردی ملی حتماً باید در تناسب و تناظر با شرایط فرهنگی و هویتی حاکم بر جامعه صورت گیرد. تمامی این برنامه‌ریزی‌ها هم بالطبع در چهارچوب اهداف کلی آموزش عالی در ذات آن تعریف خواهد شد؛ چهارچوبی که در طول فرآیند تاریخی تکوین علوم نزد بشر پی‌گیری شده و به سوی فراهم آوردن و حفظ آزادی انتخاب برای تمام انبای بشر حرکت کرده است.

## آیا نیل به «گسترش دسترسی برابر به آموزش عالی» ممکن است؟ بررسی موردی جهان عرب

در سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ میلادی، دو گزارش پیاپی از جهان عرب، توجه تمام جهان را به خود جلب کرد. به خصوص آن که این دو گزارش مبنای بخشی از طرح "خاور میانه‌ی بزرگ" را تشکیل می‌داد که در

آن سال‌ها توسط رئیس جمهور و وزیر امور خارجه‌ی وقت ایالات متحده در سطح جهانی طرح می‌شد. در این دو گزارش بیشترین توجه صرف وضعیت علم، تولید علم و زمینه اجتماعی تولید علم شده بود. این اهمیت از آن رو بود که علم، در کنار آزادی و نرخ مشارکت زنان، مهم‌ترین کمبودهای اجتماعی جهان عرب را در گزارش نخست آشکار می‌ساخت. اهمیت وضعیت علمی چنان بود که گزارش دوم در سال ۲۰۰۳ تماماً به مسئله‌ی علم می‌پرداخت و آن را «ساختن جامعه‌ی علمی» نام نهاده بودند. این گزارش توسط برنامه‌ی توسعه‌ی سازمان ملل منتشر شده بود و مانند دیگر گزارش‌های سازمان ملل بخشی از آن به تعریف مفاهیم اساسی گزارش و دستورالعمل‌های کلی مانند مفهوم "جامعه علمی"، ساختار و روش حصول آن اختصاص یافته بود. من نیز در این جستار مفهوم **جامعه علمی** را به عنوان یک اصطلاح تخصصی در گیومه قرار داده‌ام تا بر اهمیت این مفهوم در بستر تقسیم‌بندی نوین نظام‌های تخصصی - شغلی که توسط سازمان تجارت جهانی طرح شده‌اند، تأکید کرده باشم.

بماند که این گزارش تا چه حد مورد نقد پژوهشگران و نویسندگان جهان عرب قرار گرفت؛ اما متن «ساختن جامعه‌ی علمی» اساساً بر پایه‌ی اصلاح نظام آموزشی در جهان عرب و بازسازی و توسعه‌ی آموزش باکیفیت در این منطقه بنا شده بود. در این گزارش نیز بارها بر نقش اساسی آموزش عالی در شکل‌گیری مفهوم تعریف شده‌ی جامعه‌ی علمی تأکید شده بود. گزارش چنین بیان می‌داشت که هنوز آموزش عالی در کشورهای عرب، خصوصاً در قیاس با آنچه در کشورهای توسعه‌یافته مشاهده می‌شود، گسترش کافی نیافته است. همچنین در نتیجه‌گیری گزارش کشورهای جهان عرب را به سرمایه‌گذاری بیشتر برای گسترش آموزش عالی در حد اندازه مناسب جهان امروز فرامی‌خواند.

ناگفته نماند که امروز دیگر در تمامی طرح‌های توسعه که توسط اندیشمندان و پژوهشگران جهان عرب مطرح می‌شود، بر جایگاه و اهمیت گسترش آموزش عالی باکیفیت در این منطقه اتفاق نظر وجود دارد. به هر روی صرف تأکید و خطابه و توصیه به این امر کفایت نخواهد کرد؛ مشکلات موانعی در کشورهای جهان عرب بر سر راه توسعه‌ی آموزش عالی وجود دارند که عموماً از دخالت‌های حساب نشده‌ی مؤسسات بین‌المللی در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی در این کشورها پدید آمده‌اند. در آن سال‌ها این کشورها، بر مبنای دستور العمل سازمان‌هایی مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، دست به اصلاحات ساختاری زدند که طی آن دولت تصدی‌گری در حوزه‌های عمومی مانند آموزش عالی، بهداشت و تأمین اجتماعی را رها کرد. در واقع پیش‌تر از آن، پس از کسب استقلال سیاسی، این کشورها برنامه‌های توسعه‌ای را آغاز کرده بودند که با شکست روبه‌رو شده بود و لذا داوطلبانه برای اصلاح مشکلات و دست یافتن به توسعه، به طور داوطلبانه به سمت اجرای برنامه‌های این سازمان‌ها روی آورده بودند. در این اصلاحات خودخواسته، نخستین قربانیان، بخش آموزش عالی و بهداشت بودند. به تبع دانشگاه‌ها و نهادهای آموزش عالی نوین هم در تأسیس رشته‌ها و هم در شیوه‌ی مدیریت، با محوریت بازار بنیان یافتند. همین امر بیشتر به انحصار آموزش عالی و خصوصاً آموزش عالی باکیفیت به دانشجویان دارای سطوح عالی مالی انجامید.

بحثی نیست که دسترسی عمومی به آموزش عالی باید یکی از بنیادی‌ترین اهداف توسعه در تمام جوامع باشد. به این ترتیب، گسترش آموزش عالی که بنا بود راه حل توسعه باشد، به دلیل عدم توجه به اعمال تغییرات لازم بر مبنای "طرح راهبردی ملی"، خود به مشکل اصلی توسعه تبدیل شد. مثلاً قطعنامه‌ی بیروت درباره‌ی آموزش عالی در کشورهای عربی در ۱۹۹۸ میلادی، مسأله‌ی "گسترش بدون برنامه" را مشکل اصلی توسعه معرفی کرده است. همین امر مبین وجود مسئله‌ی دسترسی بنا نهاده شده است.

هنوز آموزش عالی در کشورهای عرب، خصوصاً در قیاس با آنچه در کشورهای توسعه‌یافته مشاهده می‌شود، گسترش کافی نیافته است. همچنین امروز دیگر در تمامی طرح‌های توسعه که توسط اندیشمندان و پژوهشگران جهان عرب مطرح می‌شود، بر جایگاه و اهمیت گسترش آموزش عالی باکیفیت در این منطقه اتفاق نظر وجود دارد. به هر روی صرف تأکید و خطابه و توصیه به این امر کفایت نخواهد کرد؛ مشکلات موانعی در کشورهای جهان عرب بر سر راه توسعه‌ی آموزش عالی وجود دارند که عموماً از دخالت‌های حساب نشده‌ی مؤسسات بین‌المللی در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی در این کشورها پدید آمده‌اند

آخرین گزارش‌های سازمان یونسکو درباره‌ی آموزش عالی در این منطقه نیز همچنان به گسترش کمی و بی‌برنامه‌ی آموزش عالی در این کشورها، بدون توجه به کیفیت متناسب در محتوا، اشاره دارد. این فقدان تناسب در مقاله‌ی دکتر نادر فرقانی درباره‌ی آموزش عالی در کشورهای عرب هم انعکاس یافته است. او چنین بیان می‌کند که دو ویژگی شاخص این نظام‌های آموزشی، عدم کسب دانش کافی و بی‌توجهی به مهارت‌های ابداعی و نوآوری در میان دانش‌جویان است. تمامی نمایندگان شرکت‌کننده در همایش سال ۱۹۹۸ سازمان یونسکو در بیروت نیز کاملاً متوجه لزوم ورود مجدد دولت و ضرورت سرمایه‌گذاری جامع در این بخش مانند دیگر بخش‌های توسعه‌ی اجتماعی در کشورهای منطقه بوده‌اند.

### چه باید کرد؟ راه دست‌یابی به توسعه‌ی برابر آموزش عالی با کیفیت در این کشورها چیست؟

به نظر من، با توجه به وضعیت کنونی نظام جهانی، این پرسش را می‌توان با رویکردهای مختلفی پی گرفت. نخست آن که فرض بگیریم که فرآیند توسعه‌ی اقتصادی - اجتماعی، در جوامعی که درباره‌ی آن صحبت می‌کنیم، پایان گرفته و تنها نیاز آن است که رابطه‌ی افراد جامعه در تناسب با وضعیت جدید را نظم و نسق بخشیم. اما رویکرد دوم چنین مفروض می‌گیرد که وضعیت موجود، یک وضعیت گذار است و لذا لازم است برای دست‌یابی به هدف به کوشش بپردازیم؛ کوشش و فعالیت بر مبنای محدودیت‌های نظام اجتماعی که ریشه‌ی تاریخی و فرهنگی دارد. در این نگرش که "والرشتاین" هم به آن اذعان دارد، ریشه‌های تاریخی برخاسته از نظام حاکم است و خود نظام حاکم نیز از دل تاریخ برآمده است.

وضعیت نظام بین‌الملل تغییر کرده است و باید برای بازنگری و تغییر در نظریه‌های حاکم بر نظام جهانی پرورش نیروی کار و تخصص کوشش کرد. آیا همچنان باید به حق عمومی بشر برای برنامه‌های توسعه‌ی جامع باور داشت؟ یا آن که صرفاً بر حق زیست‌عزتمند انسان و کاهش فقر به عنوان حق عمومی بشر تأکید کرد؟ آیا مفهوم حق شهروندی هنوز ظرفیت لازم را برای تعیین روابط میان دولت و مردم دارد؟

از نظر من گفت‌وگو درباره‌ی دسترسی عمومی به آموزش عالی باکیفیت، نیازمند اتخاذ پیش‌فرض‌ها و رویکردی نو درباره‌ی نسبت اساسی میان بهداشت، آموزش و تأمین اجتماعی با تحقق پیشرفت است. اتخاذ چنین رویکردی نیازمند تدوین وضعیت و روابط متوازن نوینی در عرصه‌ی جهانی و نگاهی نو به آموزش است تا آموزش عالی را به جایگاه شایسته‌اش برساند. چطور می‌توان مبنای هدف‌گذاری و سیاست‌گذاری یک هزاره‌ی نواز فرهنگ و زندگی بشر را بر پایه‌ی نظام آموزش عمومی در پایه‌های ابتدایی بنا کرد؟ آیا سیاست‌گذاری‌های نوین موجود نیز تنها صورت‌بندی و تعریف نظام مجددی از نیروی کار و تخصص‌ها با محدودیت‌های خاص خود نیست، که مجدداً دسترسی میلیون‌ها انسان به آموزش عالی باکیفیت را محدود سازد؟

باور دارم که مهم‌ترین مانع گسترش دسترسی عمومی به آموزش عالی، ساختارهای سیاسی و اقتصادی کشورهای در حال توسعه است. آنچه امروز از وضعیت آموزش عالی پیش روی ماست، حاصل شکست کشورها در بهبود وضعیت شهروندان‌شان از عسرت سختی به سوی بهروزی و سعادت است. همچنین باید وضع موجود را محصول تحمیل سیاست‌های جبری سازمان‌های بین‌المللی بر کشورهای در حال توسعه دانست که علی‌رغم آگاهی از تبعات اجتماعی موجب رشد نامتوازن در این جوامع شده‌اند.

باید دید که این سازمان‌ها تا چه حد حاضر به تغییر در ساختار و هدف‌گذاری‌های خود خواهند بود. این پرسش‌ها تا زمانی که برنامه‌ریزی دولت‌ها و سازمان‌ها در برابر فشار میلیون‌ها انسان در جست‌وجوی رفاه و حرمت شهروندی قرار نگرفته‌اند، بی‌پاسخ باقی خواهد ماند ■

